



۲۰۱۵/۱۰/۳۰



نادرشاه سدوزی

طرز حکومت داری از دیدگاه دانشمندان

دولت جدید، محصول دنیای جدید است و دنیای جدید نیز محصول روابط و اندیشه مدرن است. مگر در سابق این طور نبوده، عمدتاً دانشمندان به شکل دیگر می اندیشیدند که محصول همان دوره قدیم بوده است. متفکران قرون سابق، چه در شرق و چه در غرب، پیش از آنکه به مسائل روابط بین المللی بپردازند، در مورد مسائل کلی تر سیاسی اندیشیده اند. زیرا در زمان های گذشته روابط کشور ها و ملت ها ساده، محدود و پراکنده بود. ملل مختلف یا از یک دیگر بی اطلاع بودند و یا با یک دیگر در جنگ و ستیز. از این رو آنها چندان در پی برقراری روابط، توسعه همکاری، و داد و ستد اموال و یا مبادله افکار نبودند. اما، اندیشیدن پیرامون مسائل سیاسی مانند حکومت «آرامی» یا «مدینه فاضله» کاملاً متداول بود. بدین لحاظ ما از دو دانشمند بزرگ که شهرت جهانی دارند نام برده و معرفی می کنیم. یکی آن ابو نصر فارابی است و دومی آن ابن سینای بلخی.

الف: ابو نصر فارابی.

ابونصر "فارابی" در سال ۲۵۷ ق/ ۸۷۰ م در شهر فاریاب افغانستان تولد یافته که دوران کودکی را در وطن خود گذراند و تحصیلاتش را نیز در همان شهر به پایان رساند. ولی بعداً در وقت خلافت عباسی ها به منظور کسب حکمت و فلسفه به بغداد رفت. در آنجا "فارابی" همه نوشته های ارسطو را با دقت مورد مطالعه قرار داد و در شرح و تفسیر آثار او مهارت خاصی یافت و از شارحان بزرگ منطق "ارسطو" گردید و به همین سبب او را معلم ثانوی و یا "ارسطو" ی دوم خوانده اند. چند مدتی "فارابی" از بغداد به مصر رفت و سپس در جامعه صوفیان، در بار پرشکوه "سیف الدوله همدانی" به شکوفایی رسید. وی به ثروت و زینت دنیوی توجهی نداشت و اکثر اوقات خود را در تنهایی به سر می برد و در سن ۸۰ سالگی در دمشق وفات نمود.

"فارابی" کار همآهنگ ساختن فلسفه یونان را با تعالیم اسلام آغاز نمود و ادامه راه را برای به کمال رساندن آن توسط "بوعلی سینا" هموار ساخت. به عقیده "فارابی" سعادت و عظمت مقام فیلسوف در ترک علائق و تجرد و گوشه گیری است. حاصل علم و مقدمه سعادت اخلاق است و عالمی که از مبانی اخلاقی پیروی نکند از سعادت کامل برخوردار نیست.

"فارابی" به حقانیت عقل و استدلال معتقد بود. او فلسفه و حکمت را راه اصلی کشف حقایق می دانست، و به صفت یک مسلمان سعی داشت فلسفه و دین را که در آغاز متعارض بودند، با یکدیگر آشتی دهد و فلسفه را در جهت اثبات مفاهیم و عقاید دینی به کار برد و دین را بر استدلال استوار سازد.

فطرت در نظر "فارابی" با طبیعت به یک معنی است و هر دو اینها تقابلی با عقل ندارند. او اظهار می دارد که انسان نه تنها با موجودات جمادی و نباتی بلکه با حیوان نیز فرق دارد. وجه اختلاف حیوان و انسان در عقل است. بعداً "فارابی" از عقل فعال صحبت در میان می آورد. به نظر او عقل فعال ناظر بر احوال انسان و عامل رشد و تربیت اوست و انسان را در دستیابی به مقام انسانی کمک می کند. بدین لحاظ، "فارابی" عقل فعال را عنایتی در حق انسان میدانند. اوست که تربیت انسان را به عهده دارد و او را به کمال مطلوب خود می رساند که سعادت نهایی است. عقل فعال با دادن نیرو به انسان موجب شناخت زشت و زیبا و کسب معلومات می شود. به عقیده وی ارتباط با عقل فعال از دو طریق عقل و تخیل امکان پذیر است.

"فارابی" بر سعادت انسانی تکیه زیاد می کند و نشان می دهد که راه ایجاد فضیلت در وجود انسان آنست که افعال و سنن فاضله پیوسته در شهرها میان امت ها رایج و شایع باشد و همه مشترکاً آنرا به کار گیرند که البته این امر امکان پذیر نیست مگر به وسیله حکومتی که بتواند افعال و اخلاق خوب، مطلوب و پسندیده را در شهرها میان مردم رواج دهد.

"فارابی" اضافه می کند که با پیدایش چنین حکومتی تنها با نیروی خدمت و فضیلتی امکان پذیر است که مورد قبول مردم واقع شود و خوی فرمانبرداری را در دل آنان پایدار سازد. بدین ترتیب وی اضافه می کند که ایجاد فضیلت در وجود انسان و رهبری وی به سعادت حقیقی صرفاً در مدینه فاضله و تحت رهبری حکومت و یا ریاست فاضله امکان دارد. به عقیده وی حاکم باید فاضل باشد، چه اگر فاضل نباشد غیر از این که نفعی برای مردم نمی رساند، آنان را فاسد ساخته، ترس، وحشت، ترور را رواج می دهد. وی به این عقیده تأکید می نماید که امیر باید واجد کمال اخلاقی و عقلی باشد.

چرا؟

برای اینکه سیاست با تدبیر و سنجش سر و کار دارد. "فارابی" علم سیاست را این طور تعریف می کند: «سیاست عبارت است از بحث پیرامون نحوه ایجاد شرایط زندگی بهتر برای افراد جامعه. جامعه ای که در آن امنیت و آرامش وجود داشته باشد تا در سایه این امنیت و آرامش، امکانات همه جانبه برای پرورش استعداد های افراد فراهم گردد و این استعداد ها به راه های شایسته و مورد نیاز جامعه سوق داده شود، جامعه ای که در آن ذوق شعرا و هنرمندان و اندیشه فلاسفه و طالبان علم و دانش شکوفا شده و مراحل رشد و کمال خود را طی نماید تا بتوانند در حل معمای طبیعت و کشف رموز و نوامیس آن توفیق حاصل نمایند و در نتیجه زندگی آسوده و مرفه برای همه افراد جامعه به وجود آورد».

خلاصه اینکه "فارابی" بر خلاف نظریات دیگران هموعان خود را به ساختن جامعه ای بر اساس تعقل، فداکاری و محبت دعوت می کند و نه بر پایه حسادت، قدرت طلبی و جنگ و خونریزی.

حال می پردازیم به قسمت دوم این مطلب یعنی معرفی دانشمند بزرگوار دیگر ابن سینای بلخی.

ب: ابن سینا بلخی.

ابن سینای بلخی، حکیم، دانشمند و فیلسوف نامداری است که در سال ۳۷۰ق / ۱۰۳۷م در شهر بلخ افغانستان تولد یافته که بعداً در بخارا به ادامه تحصیل پرداخته قرآن را حفظ کرد و به ادامه آن در بخش هندسه، نجوم و منطق به پایه استادی رسید. سپس به فرا گرفتن علوم طبیعی و ما بعد الطبیعه و طب پرداخت. همچنان وی در فلسفه نیز مطالعات زیادی کرد بخصوص نوشته های "فارابی" توجه او را به فلسفه جلب نمود و مشوق او در مطالعه آثار فلسفی شد.

همه، چه در شرق باشد و چه در غرب ابن سینای بلخی را یکی از مشهور ترین دانشمندان و فیلسوفان جهان اسلام شناخته و اذعان می دارند که افکار او به مثابه نقطه اوج اسلامی می باشد. علمای عرب او را شیخ الرئیس خوانده اند.

قابل یاد آوری است که تألیفات ابن سینای بلخی چه در شرق باشد و یا در غرب همواره مورد توجه بوده و نه تنها بسیاری از آنها به زبان های غربی ترجمه شده بلکه شروح زیادی بر آنها نوشته اند. از آثار مهم ابن سینا «کتاب الشفاء»، «کتاب القانون» را می توان نام برد.

ابن سینا بلخی یک نظام اجتماعی کامل را تشریح نکرده و نیز کتابی که مخصوصاً در باره سیاست باشد به رشته تحریر در نیاورده ولی در این مورد عقایدی ابراز داشته که جامع ترین آنها مطالبی است که در انتهای کتاب معروف «الشفاء» آمده است. در مباحث سیاسی، ابن سینا نظراتی شبیه فارابی، که خود متأثر از ارسطو است، عرضه می کند. به نظر او زندگی افراد بشر جز در اجتماع و در قالب روابط اجتماعی مقدور نیست. به عقیده او تفاوت انسان و حیوان در همین خصلت جامعه گرای اوست. زیرا خوشبختی، کمال و سعادت انسان فقط در جامعه حاصل شده می تواند، به شرط آنکه آدمی در زیر لوای قانون در سایه عدل و عدالت زندگی کند بر مال، جان و ناموس دیگران تجاوز نکند و روابط خود را با روح تعاون و همکاری با سایر افراد، در پرتو مقررات درست و عادلانه تنظیم نماید. به نظر ابن سینا قدرت منشاء الهی دارد. یعنی خدا (ج) آفریدگار زمین و آسمان ها است. هیچ کس جز ذات احدیت نمی تواند منشاء تشریح مقررات ازلی و ابدی و از جهت خیر دنیوی و اخروی همه باشد. بعثت پیامبران از این نکته پایه می گیرد. زیرا لزوماً باید کسی از سوی خدا (ج) پیام آور و مبلغ وحی الهی بر ارض مسکون باشد و خلق را دعوت به اطاعت از این قوانین نماید. بدین طریق ابن سینا جامعه را به سه طبقه تقسیم می نماید. مدبران و یا نخبگان که امور اداره جامعه به دوش آنها می باشد. صنعتگران و نگاهبانان که هر یک وظیفه خاص خود را در پیش دارند. به عقیده وی وجود مدبر و یا حاکم ضروری بوده و در آنچه تدبیر می کند مطلق الاراده است و در سیاست استقلال دارد. وی اضافه می کند: مدبر باید شجاع و در برابر سیاستگران تباهاکار، مقاوم و پایدار باشد و مردم را از حالت بطالت و کارهای ناپسند و تباهاکارانه همچون قمار، زنا و دزدی منع نماید. بدین طریق بر افراد فرض می داند که از عادات و اخلاق پسندیده در جامعه پیروی نمایند.

ابن سینا در همه مردم توانایی رسیدن به زندگی سعادت مندانه را نمی بیند ولی در عین حال همه را برآن می خواند که تا حدود توان و قدرت خود در راه دستیابی به کمالات انسانی بکوشند. در اخیر ابن سینا از چند نوع حکومت سخن گفته است که مهم ترین آنها به قرار ذیل است:

- ۱- حکومت مردم سالار، یعنی نظام حکومتی که رئیس آنرا مردم انتخاب می نمایند.
- ۲- حکومت مردمان پست یا ارذل که خود به چند دسته تقسیم می شوند و ریاست آنها با پست ترین افراد است.
- ۳- حکومت استبدادی که هدف رئیس آن جلب اطاعت بی چون و چرای مردم است.
- ۴- حکومت افاضل که آنرا ریاست فاضله نامیده است. در این حکومت افضل خلانق، از حیث علم و کمال، فرمان می راند.

این بود فشرده ای از نظریات دانشمند بزرگوار ابن سینای بلخی. حال می پردازیم به نتیجه گیری این مطلب.

نتیجه گیری :

این دو دانشمند بزرگوار متولد همین مرز و بوم بوده که باعث افتخار است. آنها خدمت بی شائبه در ساحه پیشرفت علم و دانش در سطح جهانی نموده اند که نام و شهرت آنها برای همیشه جاویدان باقی مانده است. قابل یاد آوری است که هیچ یک از آنها طرفدار نظام اشتراکی نبوده و این نظام مورد تائید شان قرار نداشت. مگر مطابق عصر و زمان خود آنها زیادتر تمایل به نظام های مطلقه داشتند که ایجاد گر آن عصر و زمان بود. ولی در عصر حاضر حکومت مطلقه آنقدر از ارزش خاص برخوردار نیست.

چرا؟

علت اش هم ساده است. چونکه نظام مطلقه خطری محسوب می شود در راه پیشرفت و ترقی بخصوص در ساحه اقتصادی. امروز روز پیشرفت اقتصادی مطرح است. کشوری که بخواهد از حالت بحران جهانی نجات یابد، باید که وضع اقتصادی آن کشور در حالت پیشرفته باشد. دیگر اینکه در نظام های مطلقه چونکه مهار شدن قدرت هیچ وقت مورد بحث قرار نداشته خطری که وجود می داشته باشد همان خطری است که حاکم خود را به جای خدا قرار داده و ادعای خداوندی می کند. بدین اساس نظام دیموکراسی که زاده عصر نوین است در تئانی با آزادی این خطر های مدهش را از بین می برد.

پایان